

نظری گذرا بر ادبیات جهادی افغانستان

بحث و گفتگو پیرامون چگونگی ادبیات در یک دوره محدود و معین، کاریست نیک و ارزشمند و از سوی دیگر دشوار و پیچیده، که دستیابی بران مستلزم شناخت کلی و آگاهی از ابعاد مختلف و گوناگون آن است و پس ازان کاوش و درون نگری دقیق و علمی میتواند این مأمول را برآورده سازد.

ادبیات، که روح فرهنگ یک ملت بدان وابسته است، همیشه در تغییر و تحول بوده و این مرحله در برخورد با حوادث و وقایع گوناگون تغییر مسیر میدهد. گاهی حوادث باعث ترقی و تکامل ادبیات میگردد و گاهی هم برعکس مسیر ادب را دستخوش رکود و نا به سامانی ساخته دست چپاول به داشته های آن میزند و برخی آثار را از صفحه هستی به قلمرو نیستی سوق میدهد.

میهن عزیز ما که در جریان زمان دارای ادب و فرهنگ پر بار و پرمایه بوده است، بارها مورد تهاجم تجاوزگران بیگانه قرار گرفته که در سیر این احوال بسیاری از داشته های فرهنگی و ادبی خود را از دست داده است؛ ولی خوشبختانه بازهم ازین درخت انبوه و پر بار شاخه های نوی رسته و ثمره دیگری به بار آورده که در مجموع به غنای فرهنگی و ادبی ما افزوده است.

چنانچه قبلاً یادآور شدیم، بحث و نوشتن پیرامون چگونگی ادبیات در یک دوره محدود کاریست بس دشوار. با وصف این همه درین بحث به گونه کوتاه پیرامون جهات عمده و برجسته ادبیات کنونی ما سخن خواهیم گفت، و کارهای بیشتر و بزرگتر را به عهده بزرگان و دانشمندان این عرصه وامیگذاریم، تا در آینده به گونه وسیع و گسترده این مأمول را برآورده سازند.

از همه اولتر باید به این نکته توجه نمود که آثار و فراورده های ادبی ما در دوران جهاد و مقاومت بیشتر جنبه حماسی و رزمی دارند و نوع حماسه که پس از استقلال افغانستان به حالت فراموشی رفته بود، اینک دوباره احیا گردیده و در آفریده های ادبی زمان ما ریشه دوانیده است. از انجایی که حماسه و حماسه سرایی در فاصله این دو دوران کسی به آن علاقه نمی گرفت، چون با شرایط زمان مطابقت نداشت، آثار حماسی بی که درین دور به گونه جسته و گریخته در اثر عوامل مختلف به میان آمده، اکثراً جنبه ذوقی و

تقلیدی دارد، که بیشترین آنها فاقد ارزش ادبی بوده و یا به علت عدم سازگاری با شرایط محیطی، از پذیرش محروم مانده اند.

بیشتر آفریده های ادبی بی که در فاصله این دو دور به وجود آمده اند، یا عشقی بوده اند یا تصوفی یا اجتماعی و یا هم ... چون شرایط عصر و زمان و ایجابات اجتماعی متقاضی آن بوده که این گونه آثار را در بطن خویش بپروراند؛ زیرا کشور ما نه زیر سلطه بیگانه بی قرار داشته و نه جنگی در کار بوده، تا شاعر و نویسنده ما با الهام از آن به آفرینش آثار حماسی دست یازیده و توسط آن روحیه رزمی مردم ما را تقویت نمایند. لذا حماسه پس از استقلال افغانستان جای خود را به گونه های دیگر هنری و ادبی وا گذاشته و خود در گوشه بی متروک به تماشا نشست.

پس از اشغال نظامی افغانستان توسط روسها که بازهم اوضاع اجتماعی، سیاسی، ادبی، اقتصادی و ... افغانستان دچار دیگرگونی میگردد، درین سوی مرز درخت خزان دیده حماسه به همت قلم به دستان و فرهنگستانی که به این سو مهاجرت کرده اند، دوباره شگوفه میاورد و برگ و بار میدهد. شاعر و نویسنده ما به یک دست قلم میگیرد و در دست دیگر تفنگ و بدینگونه با انعکاس شریفانه و هنرمندانه، حالات گوناگون اجتماعی و زورگویی ستمبارگان سرخ نژاد به ستیز برخاسته و به اجرای وظیفه دشوار خویش میپردازد.

از آنجایی که ادبیات هر دور انعکاس دهنده خواستها و وقایع ویژه زمان خود است، و از طریق آن میتوان به نیازها و خواسته های معین آن زمان پی برد، پس با جرأت کامل میتوان اظهار داشت که ادبیات جهادی ما میتواند ارزشمند باشد و پایا؛ چه بیانگر راستین وقایع و حوادث زمانه خود توأم با خواستها و نیازهای آن بوده و ازین عهده نیک بدر آمده است.

آثار ادبی امروز ما که بر غنای گنجینه های دیروزمان افزوده، با گذر از فضای پر از آتش و خون در فضای انباشته از دود که با فریادهای میلیونها انسان همنواست، بدین مرحله از تکامل خود رسیده و پایداری ملت مظلوم ما را با الهام از ایمان کامل و حسن آزادی و آزادگی همراه با ایمان و شور خستگی ناپذیر در برابر بزرگترین زورگوی قرن بیستم به نمایش میگذارد.

زمانی که فضای کشور ما از انواع دود بمبها، گازها و مواد منفجره آکنده است، دیگر خوابیدن در بستر تخیلات بلهوسانه و تصویر سیمای خیال انگیز الهه عشق و زیبایی و سرکشیدن جام پیاپی یا فریاد کردن از جور معشوقه، گناهیست بزرگ و سزاوار کیفر. ازینجاست که آفریده های ادبی ما در محیط هجرت رنگ

حماسی به خود گرفته و نوع حماسه به پیمانۀ وسیع در ادبیات ما راه یافته است. که آفرینش فراوان آثاری ازین دست را میتوان دلیلی برین مدعا شمرد.

اگر شاعر دیروز ما فریاد میزد که :

اگر تو مهربان باشی

من از گلبرگ عشق آتشین

در قلب خود

بنیان شهری را

که آنجا

جز صفا و عشق نبود هیچ پیوندی

به نام تو

به نام عشق شور انگیزمان شالوده میریزم ...

(عبدالرزاق «صاعد» / 13 ، شاخ ارغوان)

امروز شاعر ما بدین اندیشه نیست؛ بلکه اندیشه و طرز دید دیگری دارد. شاعر امروز ما به اطراف خویش مینگرد و به خواستههای زمانه یی که دران زیست مینماید، میاندیشد. اوضاع و حوادث را به مشاهده میگیرد و آنگاه میگوید :

شمال سرخ شمال

به آشیانۀ مرغان مرز آزادی

هوای حيله دمید

درخت و بته و گل

در بهار شادیهها

به میهمانی پاییز غصه ها رفتند

میان جنگل شب

پرنندگان

همه

از شاخه های سبز حیات

به نوک نیزۀ باد

یکی، دو و سه و چهار و صد هزار

هزار نه ، که هزاران هزار
به روی خاک غم آلود مرگ درپندار
افتادند

(م. موج ، 12 / برگشت باد، ص 59)

ازین گفته ها که بگذریم و نیم نگاهی هم جانب ادبیات فولکلوری بیندازیم ، در میبایم که ادبیات فولکلوری ما نیز ازین شیوه بی نصیب نمانده و پذیرشگر تغییرات و تحولات بیشماری گردیده است. راه یافتن نوع حماسه در ادبیات فولکلور از مهمترین تغییرات آن به شمار میرود و همین حماسه است که در زمانه کنونی داشته های فولکلوریک ما را نگارگرانه آذین بسته است . مگر متأسفانه درین عرصه هیچ کاری صورت نگرفته و قلمزنان ما با نوشتن یکی دو مقاله رفع مسؤولیت نموده اند. بیم آن میرود که ادبیات فولکلوری ما که در جریان دهه اخیر به میان آمده، در اثر این بی توجهی ها و عدم التفات به جمع آوری آن به صورت کتبی، از اذهان فراموش گردیده و چندی بعد با همه ظرافتها به دیار نیستی رهسپار گردد. اینجاست که لازم میافتد، این بخش را نیز مورد توجه بیشتر قرار داده و پس از تحقیق و جمع آوری داشته های فولکلوریک مان، به تدوین آن پردازیم ، تا در اثر گذشت زمان به نابودی نگراید. اینک جهت روشنی بیشتر موضوع و به منظور اختصار سخن، دیگر داشته های فولکلوری مان را کنار گذارده و صرف از صورتهای دیروزین و امروزین دوبیتیهای فولکلوریک خویش مثالهای چندی ارائه مینماییم. در دوبیتیهای دیروز میخواندیم که :

صدای خاندن بلبل نمیایه	دو سه روز اس که بوی گل نمیایه
چرا بلبل به سیل گل نمیایه ؟	برین از باغبان گل بپرسین

(12)



تو ره از بوی گل پیدا کنم مه	ده ای دشت کلان غوغا کنم مه
جوانی ره به غم سودا کنم مه	تو خو از بوی گل پیدا نمیشی

(10 ، سیری در... ، ص 67)

ولی امروز دوبیتیهای ما بیانگر عواطف عاشقانه نیست؛ بلکه مطابق سیر زمان به حرکت آمده و بیانگر راستین حوادث و نیازهای زمانه خود است. در دوبیتیهای زیرین که جزئی از آفریده ها و داشته های امروزین ماست، میبینیم که با آمیزش حماسه در تار و پود شان، تا چه حد به زیبایی و ظرافت شان افزوده شده است :

مجاهد با سلا سنگر گرفته به کف در راه میهن سرگرفته
چرا مه دور شدیم از جنگ کافر؟ دلم از غصه و غم در گرفته

کبوتر قاصد یار اس خدا جان که یارم گرم پیکار اس خدا جان
که یارم گرم پیکار جهادس غم سنگین به دل بارس خداجان
و یا در شکل دیگر آن دیروز میخواندیم :

اسپ سیاره تاختم امشو قماره باختم
از خاطر نگار جان خوده قلندر ساختم

ولی امروز میخوانیم :

کاشکه سلا میشدم ضد بلا میشدم
ده دست هر مجاهد شو تا پگا میشدم

روسها آمد شمالی برای خانه پالی
مجاهدین میجنگن ضد شان دست خالی

(10 ، سیری در... ، ص ص 68 – 70)

به هر حال، با آنکه ادبیات جهادی ما در حالت کنونی گامهای فراخی را در جهت تحول و تکامل برداشته و آفریده های بیشماری را به دنیای ادب مان تقدیم داشته ، با وصف این همه دارای کاستیهایی نیز هست که باید در جهت بهبود آن تلاش صورت گیرد. اینک به منظور آشنایی نسبی با کاستیهای ادبیات جهادی ، نخست کاستیهای اشعار جهادی را مورد ارزیابی قرار میدهیم و پس ازان کاستیهای داستانهای کوتاه مان را .

کاستیها در شعر :

در اشعاری که زادهٔ محیط هجرت اند و با رنگ حماسه آذین گردیده اند، کاستیهای زیرین را میتوان دریافت:

1 – کاربرد واژه های کهنه : بسیاری از شعرای ما درین عصر بازهم صدها سال به عقب میروند و در زینت کلام خود از کلمات کهنه استمداد میجویند. درین دوران که دیگر تشبیه « قد » به « سرو » و تشبیه « زلف » به « مار » هیچ لزومی ندارد، بازهم عده یی هستند که به جای ابتکار و نوآوری، چندین صد سال به گذشته میروند و با تقلید شعرای پیشین ، واقعات زمانهٔ ما را بیان میدارند. و یا این که جنگها در عصر ما به گونهٔ جدیدتری درآمده و دیگر نه کسی از خنجر استفاده میکند و نه از تیروکمان؛ ولی بسیاری از شعرای ما حوادث این زمان را به به کاربردن واژه های شمشیر و خنجر توصیف میکنند، که این خود نقیصهٔ بزرگی به شمار میاید. به گونهٔ مثال :

بشنو مجاهدا که فرید زمان تویی مرد سلاح و خنجر و تیغ و سنان تویی

(م. حنیف بلخی / تاریخساز ، ص 160)

2 – عدم ابتکار در آفرینش معانی نو : شعر امروزین ما با دنباله روی سبکها و نمونه های کلاسیک، همان حالت انجماد خود را حفظ نموده و بیشتر شعرای ما به تقلید کورکورانهٔ نمونه های قدیمی و اشعار کلاسیک مان پرداخته اند. درین میان کمتر کسی پیدا شده که ابتکار عمل را در دست گیرد و با شکستن اشکال قدیم ، به ایجاد معانی نو و محتوای نو شعرای نو پردازد و بیشترینها مشغول همان کهنه گرایی اند، که این خود یکی از نقیصه های شعر زمان ما به حساب میاید. در پهلوی این همه، هستند کسانی؛ چون: استاد آینه، میرویس موج، صابر یوسفی و برخی دیگر که با شکستن چوکات ، شکل و فرم قدیم ، به آفرینش معانی نو در تطابق با خواست زمان ما دست یازیده اند؛ ولی با کمال تأسف تعدادشان انگشت شمار است و اندک .

بدین شعر مینگریم، که دران جهت ایجاد معانی نو سعی و تلاش به خرج دفته و کاملاً از شکل و فرم قدیم متمایز است .

درین بیغولہ نفرین
 کہ در رگہای سرخ شب
 چراغ جشن بربادی
 نجابت شوکت صبح است
 شتاب زایدن جاریست
 درین زندان تاریکی
 طنین تلخ زنجیر است
 و دزدان مرگ ماه نیمه شب را
 جشن میگیرند
 شکوہ نعرہٴ پوکان
 نمای طرح پوشالیست
 و من خورشید زاران را
 شکوہ شعر میسازم
 و در پهنای باورها
 نمای طرح پوکان را
 بہ سوزنزار آوای نجابت
 بخیہ میسازم
 و با فریادہای سبز
 شکست شوکت شب را
 چراغ راه خواہم کرد
 (صابر یوسفی / 13)

3 – عدم موجودیت تصویر و خیال انگیزی: از قدیم دانشمندان عرصہٴ ادبیات بدین نکتہ متفق بودہ اند ، کہ یکی از ویژگیہای شعر آن است کہ خیال انگیز باشد و احساسات انسان را بہ شور آورد. در غیر آن بر ہر سخن موزون و مقفی نمی توان نام شعر نہاد. با نظرداشت این نکتہ متوجہ میشویم کہ اشعار امروزین ما در محیط ہجرت بیشتر نظم است تا شعر؛ زیرا اکثر این شعرگونہ ہا ، این ویژگی را دارا نیستند کہ احساسات و عواطف انسان را بہ شور آورند و ازین طریق در ژرفنای ذہن انسان نفوذ نمایند، کہ این خود از بزرگترین نقایص اشعار امروزی ماست.

از سوی دیگر تصویرگری در شعر به منظور هنری ساختن و افاده بهتر پیام شعر در اشعار کنونی ما وجود ندارد، و اگرهم دارد، آن قدر کم است که نمی توان آن را به شمار آورد. اگر در شعر تصویرگری صورت گیرد، برعلاوه افاده بهتر پیام شعر، ارزش ادبی آن را بالا میبرد و خواننده یا شنونده را وادار مینماید که تا آخر آن را دنبال نماید و منظورش را دریابد، در غیر آن سخنان بسیار ساده و روان که موزون و مقفی شده باشند، نه تنها که شعر نیست؛ بلکه شعار است. به گونه مثال منظومه زیرین را به خوانش میگیریم .

ای کرملن خانه مکر و فساد	زادگاه ظلم و کفر و ارتداد
رنگ تو از خون مظلومان بود	خشت تو از کله انسان بود
ای کرملن جایگاه وحشیان	ای جنایتخانه غارتگران
جای بود و باش جلادان تویی	راست گویم خانه شیطان تویی

(ع. شبگیر/6، باغ وحش، ص 107)

و یا درین نظم :

بر سر ملت بیچاره خدا رحم کند	هر کناری شده آوار، خدا رحم کند
چارده سال شده جنگ و جدل در کشور	خون به هرسوی به فواره خدا رحم کند

(طالع / 8، خدا رحم کند، ص 5)

4 – عدم مراعات اوزان عروضی : در نشرات جهادی گاهی به منظومه هایی برمیکوریم که زیر نام شعر به نشر رسیده اند. در حالی که هیچ گونه مزیت و ویژگی شعری نداشته، برعلاوه در قسمت وزن عروضی نیز نقیصه هایی را دارا اند. و عجیبتر آن که مسؤولین نشرات هم بدون در نظر داشت این عیب بزرگ، آن شعرنما را به دست نشر سپرده اند.

مثالهایی را که درین مورد بخوایم ارائه نماییم، خیلی زیاد است؛ ولی به منظور کوتاهی سخن به چند نمونه زیرین اکتفا میورزیم.

من که از روز اول دور از کنار افتاده ام	تا به حشر از راحت و آرام کنار افتاده ام
--	---

(بیرنگ)

تا شکستیم آن قشون سرخ شیطانی را به زور دشمن دین شد زبون و لشکرش رو بر فرار

(بیرنگ/2، روز توحید و قیام، ص 5)

خدایا کرمی بهر مسلمان بکن رحم بر ملت بیچاره افغان بکن

شفقت و لطف با این قوم پریشان بکن نظر و فضل با این مردم حیران بکن

(ذهین بابری/1، ص 53)

5 – تقلید و پیروی از سبکهای کهنه و شعرای پیشین: اشعار جهادی ما بیشتر دامنگیر این مرض بوده و هستند که با استفاده از سبکها و اشکال قدیم و با تقلید های نابجا از شعرای گذشته ما عرض وجود نموده اند. بسیاری از شعرای ما به جای آن که کمر همت ببندند و به ایجاد آثار نو پردازند، هنوزهم دنباله رو بزرگان پیشین اند و با همان شکل و فرم قدیم آثاری را به وجود میاورند که بیانگر اندیشه های قرون و اعصار گذشته است.

شعر زمان ما باید با شکل و ترکیب و محتوای نو مطابق عصر و زمان ما حرکت کند و واقعیتها را با اندیشه های نو در تطابق با زمان ما بیان کند؛ نه آن که حوادث زمانه ما را، که با دود و باروت و آتش سلاحهای سنگین و مدھش آگنده اند، با اسپ و شمشیر و نیزه بیان کند. این خود نقیصه یی است که متأسفانه بیشترین اشعار و منظومه های کنونی ما بدان آغشته اند.

گروه دیگری از شعرای ما با تضمین و استقبال یکی دو بیت مشهور شعرای پیشین میخواهند خود را همپایه آنان معرفی بدارند و به جامعه کنونی ما ثابت نمایند که ایشان نیز مرتبه کمتری از آنها ندارند. حالا دیگر تقلید از سعدی و نظامی و عنصری و منوچهری و فردوسی کاریست نابجا؛ زیرا آنها خود سعدی و نظامی و عنصری و ... بوده اند و اکنون جامعه ما ضرورت به آدمهای نو و افکار تازه دارد که هرکسی باید وجود خود را مطرح کند. نه آن که با تقلید از گذشتگان، فردوسی و عنصری و ... دومی و سومی به میان آید. به گونه مثال بدین ابیات نظر میاندازیم که نخستین زاده طبع منوچهری است و شاعر امروزین ما با تقلید وزن و قافیه و شکل و ترکیب آن، بیتهای دیگری به میان آورده. منوچهری میگوید:

الا یا خیمگی خیمه فروهل که پیشاهنگ بیرون شد ز منزل



الا یا ساربان بگشای محمل رسیدم با خدای تو به منزل

فرود آور مرا از پشت باره که شهر دلبر است و منزل دل

نمی بینی که اشتر مانده از پای فرو رفته تو گویی سخت در گل

(مستقیم / 11 ، ص 70)

جز این عیوبی که برشمردیم، در اشعار جهادی ما کاستیها و عیوب دیگری نیز وجود دارد که برشماری همه آن سخن را به درازا میکشاند.

کاستیها در داستان :

داستانهایی که امروز در دیار هجرت به رشته تحریر درآمده اند، بدون شک دارای ارزشمندی فراوان اند؛ زیرا از یک جهت بیانگر راستین وقایع زمانه ما اند و از جانب دیگر غنای فرهنگی و ادبی ما را به ضمانت کشیده اند.

هرچند ایجاد و آفرینش آثار داستانی در محیط هجرت درین چند سال اخیر به ظهور پیوسته و مقدار آن در برابر شعر اندک و ناچیز به شمار میاید؛ با وصف آن نویدیست فرح بخش از سعی و تلاش قلم به داستان و اندیشمندان این عرصه در جهت رشد و تکامل ادبیات معاصر ما ؛ زیرا با نگاهی به گذشته ها درمیابیم که داستان نویسی در کشور ما پیشینه چندان ندارد و تعداد انگشت شماری از اهل قلم درین زمینه آثاری پدید آورده اند.

این که داستانهای کنونی ما با صبغه نو و محتوای جدید تری به میان آمده و حوادث و وقایع زمانه ما را به گونه بارز و هنرمندانه بیان میدارد، درحقیقت گامیست سودمند به سوی تکامل کارهای نیمه تمام ادبی ما . ازنجایی که داستان زودتر و ژرفتر از شعر درمیان مردم نفوذ مینماید و شرایط گوناگون محیطی را به شکل بهتر میتواند انعکاس دهد، ازینرو میتوان آثار داستانی دهه اخیر را ارزشمند دانست و پایا ؛ چه بیشترین آنها بازتابگر برحق واقعتهایی است که در زمانه ما رخ داده و نویسنده ما با الهام ازین حقایق آن را اسکلت بندی کرده و به گونه هنرمندانه به خورد اجتماع داده است.

به هر حال ، داستانهای زمان ما برعلاوه این که از مزایای زیادی برخوردار اند، کاستیهایی نیز درانها وجود دارد، که به گونه مثال نقایص چندی را ذیلاً متذکر میشویم .

1 – نوشتار به گونه گزارشنویسی و عدم مراعات ظرافتهای ادبی : در بسیاری از داستانهایی که در محیط هجرت زاده شده اند، این نقیصه را میابیم که طرح داستان از زیبایی و مفهوم شیوایی برخوردار است؛ ولی به علت عدم آگاهی نویسنده از اصول داستان نویسی، داستانش به شکل یک گزارش درآمده ؛ چون ظرافتها و ویژگیهایی را که یک داستان ایجاب مینماید، دران وجود نداشته. ازینرو نقیصه مذکور موضوع و طرح کلی

داستان را لطمه زده و از ارزش آن کاسته است. مثلاً داستان کوتاهی که بدون عنوان به قلم « سید ملنگ راشد » در شماره نهم - دهم ، سال (1370) مجله « میثاق خون » به نشر رسیده ، این نقیصه را داراست ، که به علت اختصار سخن از اقتباس آن خودداری کردیم.

2 - عدم موجودیت توصیف : یکی از ویژگیهای داستان خوب درین است که دارای توصیف دقیق و هنری باشد. توصیف یا تصویر پردازی در داستان عبارت است از بیان جزئیات و حالات مختلف زمان ، مکان و آدمهای داستان به شیوه هنری.

توصیف وظیفه دارد که تصویر زنده یی را در ذهن خواننده مجسم کند و تجسم این تصویر زنده جز از طریق توصیف و بیان هنری از راه دیگری میسر نیست. مثلاً اگر آدمی را به حیث قهرمان داستان انتخاب میکنیم ، باید بدانیم که دارای چگونه چهره است ، چه نوع لباسی برتن دارد، قد او به چه اندازه است و بالاخره دارای چه خواصی است. و یا اگر خواسته باشیم که اتاقی را در نظر خواننده مجسم سازیم که قهرمان داستان ما درانجاست، ضروریست که شکل و دیکور آن را در چند سطر ارائه نماییم ، تا شنونده یا خواننده با قهرمان داستان آشنایی حاصل نماید و یا چنان حالتی برایش رخ دهد که خود را در داخل آن اتاق احساس کند.

توصیف برعلاوه آن که به زیبایی داستان میافزاید، در جهت القای پیام داستان به ذهن شنونده سهم ارزشناکی را متقبل میشود. کمبود این عنصر در داستان نه تنها از هنری بودن آن میکاهد؛ بلکه آنچه را که نویسنده خواسته به شنونده یا خواننده القا کند، در نیمه راه فرو میماند و دیگر خواننده یا شنونده خود را مکلف نمی بیند که با خواندن یکی دو سطر عادی داستان را تا آخر دنبال نماید.

متأسفانه این کاستی در بسیاری از داستانهای امروزی ما وجود دارد که من حیث شاهد مدعا ، میتوان از داستان « فریاد کودک افغان » نام برد. این داستان توسط خواهر (س. شهاب) به رشته تحریر درآمده و در شماره 11 - 12 سال (1368) مجله « میثاق خون » به نشر رسیده است.

3 - اکمال شخصیت کرکتر داستان به گونه تصنعی : هنگامی که میخواهیم در داستان خویش قهرمانی برگزیده و وظایف گوناگون را به دوشش بگذاریم، باید در مرحله نخست، هم تیپ وی را از میان اجتماع برگزینیم و با آشنایی کامل از عادات، حرکات و کردار وی قهرمان خویش را با اوصاف وی بیاراییم.

وقتی به جامعه نظر بیندازیم ، میبینیم که انسانها هرکدام دارای سلوک و عادات ویژه به خود اند که در تیپهای مختلف، کردارها و روشها کاملاً متفاوت بوده و یکی با دیگری مطابقت نمی نماید. مثلاً : ما این توقع را نداریم که یک شخص دهاتی و بیسواد چنان سخنرانی کند که متخصص ادبیات هم نتواند به آن پیمانه برسد. اگر ما این حالت را در داستان خویش ترسیم کنیم، جای شکی باقی نمی ماند که این یک مسأله غیر منطقی بوده و ما خود به اکمال شخصیت دروغین آن دهاتی پرداخته ایم. اینجاست که داستان ما با رویت کذابی عرض وجود نموده و کیفیت هنری خویش را از دست میدهد.

گفتیم وقتی در داستان شخصیتی را می‌گنجانیم، باید عین همان تیبی باشد که در جامعه موجود است و همان کارها و حرکاتی را اجرا نماید که هم تیپ وی آن را در جامعه انجام میدهد، نه آن که آدمی را از یک قیافه انتخاب کنیم و به گونهٔ دروغین و تصنعی به اکمال شخصیت وی پردازیم که این خود بزرگترین عیب داستان به شمار خواهد آمد.

مثال این گونه نقیصه فراوان است و ما میتوانیم این نقیصه را در داستان کوتاه « فرار از منجلاب » نوشتهٔ محمد صابر یوسفی بنگریم که به تاریخ هشتم حوت سال جاری در محفل نقدی که انجمن کلتوری افغانستان آن را به راه انداخته بود پیشکش شد.

4 – قطع داستان به گونهٔ غیرمنطقی: چون خواننده، یک داستان را تا پایان آن دنبال مینماید و مسیر آن را با حرکت فکری خود طی میکند، در حقیقت امر خود نظاره گر آدمها، قیافه ها و حوادث کلی داستان است. و این مسیر به وی یاری میرساند تا در پرتو آن به پیام و رموز داستان پی برد. هنگامی که وی به پایان داستان میرسد، ضرورتاً باید نتیجه یی ازان استخراج نماید که اصولاً دستیابی به نتیجهٔ کلی داستان پس از مطالعهٔ آخرین قسمت آن میسر است و بس. اگر قطع داستان به گونهٔ منطقی و با پیوند به پیشینه های آن باشد، نتیجه به صورت درست تر و بهتر به دست میاید. در غیر آن « المعنی فی بطن الداستان نویس ! » خواهد شد.

برای هنری ساختن و آراستن داستان باید با ارتباط دادن منطقی قسمت اخیر آن با رویدادهای قبلی، زمینهٔ آن فراهم ساخته شود تا شنونده از ذهن خود استمداد جسته و به نتیجهٔ نهایی داستان پی برد. مثلاً از مجاهدی سخن میگوییم که شب و روز را در سنگر سپری کرده، اتفاق شبی در یک خانهٔ ویرانه نشسته و مشغول تفکر است که ناگهان یک ماین هاوان به آن خانه اصابت مینماید و آن مجاهد به شهادت میرسد. اگر این سخن را به همین گونه ارائه کنیم، این که داستان نشد، و اگر فرضاً شده باشد باز هنری نشد و شنونده فقط از شهادت آن مجاهد آگاهی یافت و بس؛ ولی اگر بگوییم دران وقتی که این مجاهد مشغول تفکر بود، ناگهان از گوشهٔ شهر صداهای سهمگین سلاحهای ثقیل به گوش رسید و چنین و چنان شد و فردا چند مجاهد دیگر ازان مخروبه یک تابوت را به دوش حمل کرده و به طرف قبرستان رهسپار شدند.

این طرز توصیف علاوه بران که بر شنونده وقت میدهد تا با استفاده از ذهن خود حوادث را پیوند دهد و چگونگی شهادت آن مجاهد را در ذهن خود ترسیم کند، به هنری بودن داستان افزونی میبخشد و از حالت یکنواختی کامل داستانهای مان جلوگیری مینماید.

مثال این گونه داستانها زیاد است؛ ولی به حیث نمونه از داستان « صبح صادق، الله اکبر » نوشتهٔ سید محمود فارانی نام میبریم که در شمارهٔ پنجم مجلهٔ « سپیدی » به نشر رسیده است.

5 – عدم کاربرد قوهٔ تخیل جهت هنری ساختن داستان: برخی از داستان نویسان ما هنگامی که قلم به دست میگیرند تا سوژه یی را در قالب کلمات و واژه ها ریخته و ازان داستانی پدید آورند، چنان مینویسند که

گویی کسی ازیشان گزارشی خواسته و آنها باید به هر قیمتی که شده آن را تهیه بدارند. این طرز العمل باعث ایجاد کاستیهای فراوان در داستانهای معاصرمان خواهد شد.

آنچه سوژه را رنگینتر ساخته، به ارزش ادبی و هنری داستان میافزاید و قابلیت آن را پیدا میکند که به دل خوانندگان چنگ بزند، همانا هنری بودن داستان است که مطابق اساسات فن داستان نگاری باید عرض وجود کند و دستیابی به این هدف خواهان آگاهی قبلی از فن داستان نگاری بوده در پهلوی آن استمداد جستن از قوه تخیل جهت بیان هنرمندانه واقعات و حوادث یک امر حتمی به شمار میاید.

در طرحریزی یک سوژه در قالب داستان، ضرورتاً باید چیزهایی از سوژه اصلی کم شود و چیزهایی بران افزود گردد؛ تا در رنگینی و افاده بهتر پیام داستان، نویسنده را یاری رساند، و این وظیفه تخیل است. به هر اندازه که قوه تخیل یک نویسنده توانایی بیشتر داشته باشد، به همان پیمان داستانش از زیبایی برخوردار میگردد.

متأسفانه برخی از نویسندگان ما ازین موهبت الهی استفاده ننموده و به گزارش نویسی میپردازند و سپس نام آن را داستان میگذارند. درینجا بد نیست داستان « رازی از یک دهکده » را به حیث مثال نام ببریم که بیشتر به یک چشمدید میماند تا یک داستان. این داستان توسط « سید ملنگ راشد » به رشته تحریر درآمده و در شماره پنجم سال (1369) مجله « میثاق خون » به چاپ رسیده است.

تا اینجا سخن در باب کاستیها و نواقص موجود در اشعار و داستانهای جهادی مان آوردیم؛ ولی با نیم نگاهی در میابیم که آفریده های ادبی ما در طول دوران جهاد از لحاظ کمیت خیلی زیاد و سرشار است؛ مگر از نظر کیفیت تقریباً سبکمایه و بیروح است. اکثر آفریده های ادبی این دور شکل کلیشه یی، تکراری، پروپاگندی و یا شعاری دارند و به اثری که کارنامه های این عصر را به گونه منطقی و هنرمندانه ترسیم کند، خیلی به ندرت برمیخوریم و تقریباً نمی یابیم.

ازینجاست که دیده میشود ادبیات جهادی ما دارای آن عظمت و ابهتی نیست که خود جهاد ما ازان برخوردار بوده و ادبیات ما نسبت به کارنامه های دوران ما در سطح خیلی پایین قرار دارد که علت آن موجودیت برخی از عوامل و علل درین راه بوده و این عوامل سبب شده که ادبیات ما از رشد و انکشاف لازم برخوردار نگردد.

البته علل و عوامل زیادی را درین مرحله میتوان دخیل دانست؛ ولی به حیث مشت نمونه خروار، چند علت زیرین را یادآوری مینماییم.

1 - چاپ و نشر آثار کم بها و فاقد ارزش ادبی: چنانچه همه شاهدیم در طول سالهای درازی که ما در محیط هجرت قرار داریم، صدها کتاب و رساله یا از طریق اشخاص یا از طریق ارگانهای مربوط تنظیمهای جهادی و یاهم از طریق مؤسسات داخلی و خارجی زیر نام و پوشش ادب انتشار یافته که اکثر آن نه تنها جنبه ادبی نداشته؛ بلکه در واقعیت توهین به ادبیات ما بوده است.

هرچند چاپ و انتشار آثار و کتب فراوان کار خوبیست و ما را درین مأمول یاری میرساند که از میان آنها چند اثر ارزشمند را به دست بیاوریم؛ با آن هم چاپ آثاری ازین دست و به این سطح، نه تنها ادبیات ما را به مسخره میگیرد؛ بلکه به دامان آن لکه ننگینی را به جا خواهد گذاشت که دیگر زدودن آن کاریست گران و دشوار.

اگر قرار باشد همه این گونه آثار بیمایه را به شمارش بگیریم، ناچار از موضوع اصل بحث خویش کناره گیریم. البته در بخشهای دیگر ادبی نیز آثاری ازین گونه فراوان داریم که با قطع و صحافت خیلی زیبا و تیراژ بلند از نشر برآمده اند؛ ولی فرصت برشماری همه آن درینجا میسر نیست.

2 - به کار گماردن اشخاص غیرمسلکی در بخشهای فرهنگی و ادبی: از قدیم گفته اند: «ترکانی د بیزو کار نه دی» این یک ضرب المثل زبان پشتو است: «نجاری کار بوزینه نیست.» و این یک حقیقت مسلم است؛ زیرا ما شاهدیم و تجربه چندین ساله دوران جهاد و محیط هجرت برای ما این واقعیت را به اثبات رسانیده که استخدام اشخاص غیرمسلکی و غیرفنی کارها را به رکود و حالت اسف انگیزی درمیآورد. با نظر داشت این موارد میبینیم که همه تنظیمهای جهادی ما دارای ارگانهای مرکزی فرهنگی بوده و هستند. برعلاوه دستگاههای بشمار دیگری از دفاتر و نمایندگی های جهادی که از طریق ولایات، ولسوالیها، علاقه داریها، جبهات کوچک و بزرگ و ... دست به نشر جراید، مجلات، کتب، رساله ها و ... میزنند.

اگر به سراپای این ارگانها نظر اندازی کنیم، شاید پنج - شش نفر متخصص و اهل فن و مسلک را بیابیم و بقیه همه همان گلهای خودرویی اند که دست تربیت باغبان را ندیده اند. این خود در حقیقت ضربه یی است که بر پیکر ادبیات جهادی ما وارد میشود.

به این نکته نیز باید عطف توجه نمود که علت این همه، عدم موجودیت کارآگاهان نیست و یا به اصطلاح دیگر، ما هنوز به قحط الرجالی دچار نشده ایم که به خاطر مجبوریت این کار صورت گرفته باشد. هستند عده بشماری از اهل فن و مسلک که نظر به ناگواری شرایط و عدم توجه مقامات از مسلک خویش جبراً به دور مانده و به منظور به دست آوردن یک لقمه حلال به کارهای دیگری دست زده اند. برعکس ارگانهای فرهنگی جهادی زیر تأثیر روابط خویشاوندی، دوستی، تنظیمی، منطوقی و صدها روابط دیگر اشخاص غیرمسلکی را که فقط میتوانند منظومه یی ترتیب دهند و یا مقاله یی را با صد شکستگی و ریختگی بنویسند، به کار گماشته اند، که این خود سدی است بزرگ در برابر رشد و انکشاف ادبیات جهادی ما.

3 - عدم توجه به برگزاری سیمینارها و محافل ادبی: چنانچه همه شاهدیم در محیط هجرت بارها در موارد مختلف محافل و مجالس ترتیب یافته است؛ ولی به ندرت دیده شده که سیمیناری و یا محفلی پیرامون ادبیات دایر شده باشد. اگر گاهی هم محفلی درین مورد برگزار شده، چند نفر با تهیه یکی دو مقاله و یا منظومه به اصطلاح رفع مسؤولیت نموده و با قرائت آن گویا سهم خود را ادا نموده است.

ما باید در طول این سالیان دراز محافل زیادی ازین قبیل میداشتیم که جهت توجیه ادبیات ما کارهای زیادی صورت میپذیرفت و غنای فرهنگی و ادبی ما را مؤثر واقع میشد؛ که متأسفانه تاحال هیچ اقدام مؤثری درین زمینه صورت نگرفته است. کهنه کاران ما با نوشتن چند سطر و سرودن چند منظومه بار مسؤلیت را از دوش برکنار کرده اند و نوکاران ما بدون آن که بدانند چه میگویند و چه مینویسند مانند گل‌های خودرو به اصطلاح « خود کوزه و خود کوزه گر و خود گل کوزه » شده اند.

باید نوکاران زیر تربیت و آموزش قرار گرفته توجیه گردند؛ تا نتیجه نتیجه مطلوب به دست آید و دامنه این کار ادامه یابد. برعلاوه با نوشتن و چاپ چند سطر که نمی توان به هدف رسید. باید تحقیقاتی درین عرصه صورت گیرد، نوآوری‌هایی انجام پذیرد و ابتکاراتی جامع عمل بپوشد که اینها جز از طریق تدویر سیمینارها و محافل ادبی متداوم به دست آمده نمی تواند.

4 – عدم موجودیت سازمانها و انجمنهای ادبی غیروابسته در محیط هجرت : علت دیگری که مانع رشد ادبیات جهادی گردیده همانا موجود نبودن سازمانها و انجمنهای ادبی غیروابسته به ارگانها و تنظیمهای جهادی میباشد. باید انجمنهایی میداشتیم که اشخاص خبره و کارفهم عرصه ادبیات دران گردهم آمده و دور از تسلط و روابط تنظیمی در جهت رشد و انکشاف ادبیات جهادی کمرهمت میبستند. همچنان این انجمنها برعلاوه پخش و نشر ادبیات معیاری و بررسی آثار، نوآغازان را از راهنمایی های لازم برخوردار میساختند؛ تا نهال نوباوه ادبیات جهادی ما شگوفه میگرفت و بار میآورد.

5 – عدم توجه تنظیمهای جهادی درین عرصه : همگان میدانیم که در محیط هجرت صدها جریده و مجله و نشریه از طریق تنظیمها به گونه متشتت و پراکنده منتشر شده و به دسترس اهل مطالعه قرار داده میشود؛ ولی به علت عدم توجه جدی مسؤولین مربوط ، این تشتت و پراگندگی روز به روز رو به افزایش است و هرکس به هر نامی که دلش خواست زیر پوشش نامه‌های تنظیمی ، شوراها و ولایتی، ولسوالی، علاقه داری و حتی منطوقی دست به نشر اوراقی میزند. باید تنظیمهای جهادی ما ازین کثرت انتشارات بی محتوا و تکراری جلوگیری به عمل میآوردند و در عوض این همه نشریه های گوناگون به نشر آثار از طریق یک انجمن با صلاحیت علمی میپرداختند و نشرات دیگر را نیز ازین راه بهبود میبخشیدند؛ تا از یک طرف این پراگندگی از میان میرفت و کارها به گونه منسجم صورت میگرفت و از سوی دیگر آثار کم مایه و بی بها در ادبیات ما راه نمی یافت. عدم توجه تنظیمهای جهادی ما درین مورد چنین نا به سامانیهایی را به بار آورده و عامل دیگری را بر عوامل مختلف این عرصه افزوده است.

برعلاوه ، نشرات جهادی ما تا اکنون از گشایش صفحات ویژه ادبی در نشرات خویش ابا ورزیده اند و جز در بخش شعر - که بیشتر به منظور پر کردن صفحات به کار برده شده و ارزش ادبی آن چندان مورد بحث نبوده - در بخشهای دیگر ادبی کاری که سزاوار نگرش و تحسین باشد، صورت نداده اند. مثلاً به ندرت میبینیم که داستانی یا طنزی در کدام مجله یا جریده به چاپ رسیده باشد و آن هم درین سالهای اخیر، که

این بسنده نیست و نمی توان با نشر یک داستان یا یک طنز با همه کاستیهایش ، پس از ده - پانزده شماره ، رفع مسؤولیت نمود.

6 - عدم موجودیت نقد : همه میدانیم که در صورت نبودن نقد بر آثار، تفکیک سفته و ناسفته و خوب و بد از یکدیگر ممکن نیست. متأسفانه در محیط هجرت نقد به صورت قطعی وجود نداشته تا سره و ناسره را از هم جدا کرده و گامی به سوی بهبودی وضعیت ادب نهاده شود.

این مرحله تا سال گذشته همچنان ادامه داشت و کسی بدان متوجه نبود و اگرهم بود به علت عدم توانایی و امکانات به اصطلاح طفره میرفت. سال گذشته بود که مجله « امید » صفحاتی را به نقد اختصاص داد و صرف نقد بر مجموعه های شعری را روی دست گرفت؛ ولی نقدهایی که درین مجله به چاپ رسید، بیشتر توسط اشخاص غیرمسلکی نوشته شده بود و گاهی با برداشتهای خطا از اشعار، نقد به بیراهه رفته بود. با وصف این همه، چون در محیط هجرت کار نو بود، میتوان آن را ارزشمند به حساب آورد.

به همین ترتیب « انجمن کلتوری افغانستان » به ابتکار پرمایه دست یازید و نقد داستانهای کوتاه را در خلال مجالسی روی دست گرفت تا سره و ناسره از هم جدا شده و گامی باشد سودمند در جهت رشد ادبیات جهادی ما ؛ ولی با اکتفا به اینها که نمی توان کارهای نیمه تمام را به پایان رسانید و امیدوار بود ادبیات ما راهی به سوی بهبودی گشاید. باید محافل و مجالس بیشتری به منظور نقد آثار ادبی دایر گردد و در نشرات جهادی ما جای بیشتری به تکامل این پدیده داده شود و نه تنها بخش داستان مورد کاوش و ارزشیابی قرارگیرد؛ بلکه سایر آثار ادبی که در چوکات یکی از اسلوبهای ادبی جا دارند، مورد ارزشیابی قرار گیرند؛ تا ازین راه به سرمنزل مقصود که همانا رشد ادبیات جهادی مان است، زودتر و بهتر برسیم.

7 - پراگندگی ادبا در محیط هجرت و سایر ممالک : در محیط بیشتر ادبا و قلم به دستان ما دچار مشکلات عدیدی اند. هریک ازین ادبا در اثر مشکلات اقتصادی یی که گریبانگیرشان شده، مجبور اند به کارهایی دست زنند که غیر از مسلک شان است؛ تا ازین راه لقمه نانی به دست آورده و سد جوع کنند. شاعر مسؤول ترانسپورت شده و داستان نویس به بقالی رو آورده. طنز نویس ماهم برای آن که ازین مصیبت رهایی یابد، وظیفه نجاری را به دوش گرفته و هریک ازینها مشغول کسب روزی گردیده اند و یا به خاطر درمان طفل مریض شان مجبور شده اند شبها و روزها به صد در و دربار رجوع کنند تا طفل شان تلف نشود.

هنگامی که انسان بدین گونه مصایب دست و گریبان گردد، بدیهیست که ذهن آرام و تمرکز فکری از دست میرود و آنچه را که باید به آفرینش گیرد، در اثر عوامل مذکور پختگی خود را از دست میدهد.

این گونه مشکلات باعث آن شده که روابط اجتماعی ادبا را خدشه دار سازد و نتوانند به گونه شاید و باید با همدیگر تبادل نظر کرده و گفتگو نمایند و درین مرحله برعلاوه استفاده از تجارب همدیگر، نواقص شان را نیز مرفوع گردانند.

گروهی دیگر ازین خبره گان عرصه ادبیات به علل گوناگون به ممالک دیگر سفر کرده و درانجا رحل اقامت افکنده اند، که در اثر بُعد مسافه و عدم موجودیت تسهیلات در برقراری روابط از همدیگر دور مانده و پراکندگی در میان شان ایجاد شده است. گروه دیگری هم که باید درین محیط کارهای بیشتری انجام میدادند و چشم امید بسیاری از مردم به سوی شان بود، متأسفانه در کشمکشها دراخل میدان شده و قلمها را در مسیر انحرافی آن به کار گماشته اند.

این پراکندگیها و عدم انسجام ادبا، باعث ظهور ادبیات غیرمعیاری شده و فرصت آن مساعد گردیده که هر نیمچه ادیبی کاغذی را سیاه کند و به آن شاهکار ادبی قرن بیستم نام نهد.

8 – مشکلات مالی: برخی دیگر از ادبای ما درین دوران آثاری ارزشمند به میان آورده اند، که اگر به نشر آن اقدام صورت میگرفت، تا جایی نیازهای ادبی عصر ما را برآورده میساخت؛ مگر متأسفانه آثار این قلم به دستان از طرف هیچ یک از ارگانهای جهادی مورد توجه قرار نگرفته و در کنج خانه های شان با موریانه سروکار پیدا کرده است. از سوی دیگر خود آنها توانایی آن را نداشته اند تا هزینه یی جهت انتشار این آثار فراهم آورند و آن را در خدمت ادب دوستان قرار بدهند. شاید پس از چند سال، تمام این اوراق پوسیده و از بین بروند که احیای دوباره آن به منظور پی برده به وقایع زمانه ما، کاریست مشکل و خارج از امکان.

9 – عدم آشنایی با ادبیات جهانی: ادبای ما که در سرزمین هجرت به سر میبرند، بیشترشان با ادبیات جهانی آشنایی ندارند و اگر عده یی هم آشنایی دارند، تعداد آنها اندک و انگشت شمار است.

اگر با ادبیات جهانی آشنایی حاصل آید، میتوان از تجارب دیگران استفاده نمود و با به کار بردن این تجارب، پیشرفتهایی در زمینه به دست آورد. علت این که ادبای ما نتوانسته اند به گونه شاید و باید از ادبیات جهانی آگاهی حاصل نموده و ازان استفاده ببرند، تا در آفرینش آثار خویش از تجارب دیگران نیز استفاده نمایند، همانا کمبود کتب و مواد لازمی است که در محیط هجرت دستیابی به آثار خارجی خیلی گران و حتی غیرممکن به نظر میرسد. ازینجاست که آثار ادبی کنونی ما از پختگی لازمی که باید ازان بهره مند میبود نیست.

10 – ساده گرایی: برخی از شعرا و نویسندگان ما عقیده دارند که آفریده های ادبی باید همسطح درک و فهم عوام باشد و درین عقیده چنان افراط میورزند که دست و پای ادبیات معیاری را بسته به یک طرف میگذارند و به ایجاد و آفرینش ادبیات بازاری میپردازند.

این سخن درست است که باید از ادبیات همه مردم استفاده ببرند و ازان استلذاذ نمایند؛ ولی پایین بردن سطح آن به اندازه یی که مطابق معیارهای کوچک و بازار باشد، بیادریست. در غیر آن آثار ادبی نه دیگر دارای لطفی خواهد بود، نه ظرافتی و نه کیفیتی؛ بلکه در مجموع داشته هایی خواهد شد کلیشه یی، تکراری و شعاری.

این هم درست نیست که سطح آفریده های ادبی ما (به ویژه شعر) آن قدر بلند باشد که ازان معما ساخته شود و جز خود شاعر یا نویسنده ، کس دیگری به معنای گفته های او پی نبرد. اگر چنین شد بازهم پیوند ادبیات با اجتماع میگسلد و ازان بهره یی متصور نمی گردد.

حاصل کلام آن که ادیب ما به جای آن که سطح آفریده های خود را پایان بیاورد، باید سعی و تلاش ورزد که سطح درک و فهم افراد جامعه را به تدریج بالا ببرد و ازین طریق روز تا روز به شگوفایش بیفزاید ؛ تا هر دو دوشادوش هم در مسیر زمانی به اوج ترقیات خویش برسند.

جهت آن که ادبیات ما در حالت رکود کنونی نمانده و راه رشد خود را هرچه سریعتر طی کند، باید از همین حالا کارهایی صورت گیرد تا از یک جهت کارهای نیمه تمام ادبی ما به پایه اکمال برسد و از سوی دیگر با اجرای پاره یی از کارها طبق برنامه های علمی، ابتکارات و نوآوریهای صورت پذیرد، آثاری شیوا و جدید به میان آید، تحقیقات و پژوهشهایی انجام گیرد و کمبودهای امروزیین مان را مرفوع سازد.

برای رسیدن به این هدف بزرگ ، ما نیازمندیم تا انجمنی مستقل و مرکب از ادبای برجسته و شناخته شده داشته باشیم که با صرف نظر از روابط تنظیمی، منطوقی و ... گردهم آیند و درین راه مصدر خدماتی گردند. ایجاد چنین انجمنی را مؤسسات علمی و جهادی ما میتوانند به صورت مشترک و خارج از دایره تعلقات به دوش گیرند. البته اعضای این انجمن کسانی باشند که چهره های برجسته ادبی ما بوده و درین عرصه تجارب و اندوخته های فراوان داشته باشند. نه آن که شرط انتساب شان به این انجمن ، روابط خویشاوندی، تنظیمی و منطوقی باشد و یا با نوشتن چند مقاله و اسکلت بندی چند کلمه به عنوان شعر، افتخار عضویت این انجمن را به دست بیاورند. در غیر آن بازهم « همان آش خواهد بود و همان کاسه » . پس از ایجاد چنین یک انجمنی باید هزینه کافی در اختیار آن قرار گیرد تا بتواند از عهده وظایف ذیل به وجه احسن برآید:

1. تشکل و انسجام آثار ادبی جهادی ما درین عصر.
2. نوشتن تاریخ ادبیات معاصر افغانستان.
3. اخراج واژه های بیگانه یی که پس از هجرت به علل گوناگون وارد زبان وادبیات ما گردیده.
4. اتخاذ تصمیم در مورد نشر آثار ادبی و جهادی.
5. پژوهش علمی در عرصه های گوناگون ادبیات.
6. تدویر محافل و مجالس ادبی در فاصله های معین زمانی.
7. نشر یک ماهنامه ادبی.
8. تحقیق، گرد آوری و تدوین آثار فولکلوری این دور.
9. توجیه و رهنمایی نوآغازان عرصه ادبیات در خلال سیمینارهای آموزشی.
10. ایجاد یک کتابخانه بزرگ به منظور استفاده فرهنگیان ، ادبا و ادب دوستان.

درینجا به آرزوی رشد و تکامل هرچه سریعتر ادبیات مان، بحث خود را به پایان میرسانیم.

فهرست مأخذ

1. بابر، ذهین، مجله منبع الجهاد، شماره 8 (جدی - دلو 1370)
2. بلخی، محمد حنیف حنیف، سنگرستان، 1369
3. بیرنگ، جریده شهادت، (8 حوت 1370)
4. راشد، سید ملنگ، مجله میثاق خون، شماره 5 (اسد 1369)
5. راشد، سید ملنگ، مجله میثاق خون، شماره 9 - 10 (قوس - جدی 1370)
6. شبگیر، عبدالحی، مجله میثاق خون، شماره 8 - 9 (عقرب 1367)
7. شهاب، س. مجله میثاق خون، شماره 11 - 12 (دلو - حوت 1368)
8. طالع، سید یعقوب فاروق، جریده شهادت، شماره 103 (7 قوس 1370)
9. فارانی، سید محمود، مجله سپیدی، شماره 5 (دلو - حوت)
10. فرخاری، احمد یاسین، مجله خپلواکی، شماره 5 (میزان - عقرب 1370)
11. مستقیم، عبدالله، مجله میثاق خون، شماره 9 - 10 (قوس - جدی 1370)
12. موج، میرویس، برگشت باد، اتحادیه نویسندگان افغانستان آزاد، 1369
13. یادداشتهای شخصی نویسنده.

نشر شده در :

مجله «افغان جهاد»، سال پنجم، شماره دوم، (جدی - حوت 1370)، اسلام آباد، پاکستان، ص ص 63 - 72.